

فردوسی جاودان . . *

بقلم پیرام گورانگلاریا **

ترجمه : مهدی غروی

سه قرن پس از قتل یزدگرد شهربار آخرین شاهنشاه ساسانی ، فرزند پرورمند دیگری از مادر ایران زاده شد که از همان روز تولدش از ایران فردوسی برین ساخت. وی تاریخ جاودانه‌ای برای این مرزوبوم تدارک دید و سرگذشتی مطلوب ازین سرزمین و مردمش فراهم ساخت. سرگذشتی محتوی زندگی نامۀ ایران از آغاز تولد تا سقوط ایران بدست اعراب در روزگار آخرین پادشاه از آخرین سلسلۀ زرتشتی این آب و خاک. سقوط ایران در زمان ساسانیان بیش از آنچه که به شاه و مردم مربوط باشد به شاهزادگان و اشراف و روحانیون که اداره کنندگان واقعی مملکت بودند ارتباط داشت.

* نقل و ترجمه از صفحه ۱ تا ۱۵ بخش غیر فارسی هزاره فردوسی .

** پیرام گورانگلاریا در سال ۱۸۷۳ در پیش متولد شد ، پدرش هیرید تمپورت انگلاریا از دانشمندان نامدار جامعه پارس هند در رشته جامع ایرانشناسی بود که علاوه بر زبانهای سنی ایرانی و سانسکریت و اردو و گجراتی و فارسی ، زبانهای فرانسوی و آلمانی و انگلیسی را هم خوب می‌دانست ، پیرام گور در جوار چنین پدری رشد کرد و در ادبیات اوستایی و پهلوی شهرت عالمگیر یافت ، مرحوم پورداود و مرحوم صادق هدایت و بسیاری از دانشمندان اردیابائی در این رشته‌ها از وی بهرمنندی یافتند . پیرام گور که در سال ۱۳۱۳ یکی از نایندگان مردم هند در کنگره اول فردوسی بود ، آثار بسیار از خود بیادگار گذاشت که قسمتی از آن پس از مرگش در سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۵۷ به طبع رسید وی همانند پدرش از دلباختگان ایران بود و عصر پهلوی را می‌ستود ، پیرام گور بسال ۱۹۵۳ وفات یافت .

متن انگلیسی مقاله در یادنامه فردوسی بچاپ رسیده است و همین متن را هوشنگ انگلاریا همراه با ترجمه‌ای کوتاه و ناقص که با شتاب توسط مرحوم عبدالحمین سپنتا صورت گرفته بود ، در جزوه‌ای چاپ و منتشر ساخت درین جزوه خلاصه‌ای نیز از مقاله مشروح مرحوم نقی‌زاده کجباوند شده بود . متن حاضر ترجمه کلیل مقاله انگلاریاست . (م)

حضرت محمد پیامبر مسلمانان ۸۳ سال پیش از پایان کار ساسانیان سال ۵۶۹ زاده شد، اصحاب پیامبر همیشه در نظر داشتند که آئین خویش را بر مردمی که در سرزمین آباد ایران سکونت دارند بقبولانند و ایران نیز فرنها بود که در آسیای غربی بادولت مقتدر روم کشمکش های سیاسی و نظامی داشت .

نشأت اسلام در سرزمین های سامی نشین آسیای غربی ، اندیشه های اجتماعی و سیاسی نوینی را ارائه کرد ، جامعه تازه مسلمان شده عرب ، از گرفتاریهای ایران در سرزمین های وابسته به شاهنشاهی بزرگ ساسانی آگاه بود و توانست با بهره مندی کاملاً از این نقاط ضعف ، ایران را تصرف کند ، اما در شمال ، اسپهبدان طبرستان با بهره مندی از موقعیت خاص کوهستان و جنگل و وضع اقلیمی شمال ، تا سیصدسال زیر بار اسلام نرفتند و این سرزمین پناهگاهی شد برای زرتشتیان ایرانی که می خواستند کیش پدران خویش را داشته باشند ، اما اکثریت مردم ایران در طی این قرنهای نخستین مسلمان شدند .

هزار سال پیش از این سقوط و شکست، اسکندر مقدونی با تصرف ایران، کوش کرد که ادبیات زرتشتی ایران را که در تخت جمشید گردآوری شده بود معدوم سازد، اما این گنجینه فرهنگی بهمت عالمان دین زرتشتی محفوظ ماند و درست هزار سال پس از اسکندر، عمر خلیفه جهان اسلام نیز همین کار را کرده انهدام و تخریب قطعی ادبیات زرتشتی و آثار دینی این گروه فرمان داد و از ستا با ترجمه ها و متن های وابسته بدان در معرض خطر نابودی مجدد قرار گرفت ، اما بازم بهمت موبدان زرتشتی خطر رفع شد و بیست سک از اوستا بر جای ماند .

در حدود سال ۸۵۰ میلادی که دو قرن از سقوط ساسانیان می گذشت و ۸۴ سال به تولد فردوسی مانده بود ، یکی از بزرگترین موبدان زرتشتی بنام نریوسنگ داوال (نرسی داوال) Neriosang Dhaval با گروهی از همکیشان خویش به هند رفت که در آن سرزمین نام نیاکان و آئین و رسوم و سنن اجدادی خویش را حفظ کند و به کیشی که دوستش دارد وفادار بماند . بدون شك وی همراه خویش کتابهایی نیز

آورده بوده است که برخی از آن‌ها را به سانسکریتی ترجمه کرد و از خط سطر حتمی زوال دهانید ، از آنجمله متن دوشک از اوستا بود ، امروز نوزده شک از متن پهلوی اوستا را بهمت این آزاد مردان در دست داریم .

سه قرن پس از کشته شدن بزرگمهر شهریار و در همان عصری که فردوسی زاده می‌شد ، پیشوای زرتشتیان بنام آذرباد آمیت Adarbad -i- Aémít - خلاصه‌های ازین نوزده شک فراهم ساخت که اصل آن را هنوز زرتشتیان هند دارند و به انگلیسی و گجراتی هم ترجمه کرده‌اند (۱) .

در عصری که فردوسی می‌زیست ، ادبیات پایه‌ای اوستائی و ترجمه‌های پهلوی آن هنوز موجود بود و بودند دانشمندانی که می‌توانستند ازین متن‌ها بهره‌مندی داشته باشند ، در عصر ساسانیان کتاب کلیده و دمنه و داستان بازی شطرنج از زبان سانسکریت به پهلوی ترجمه شد ، بنابراین ترجمه از اوستائی به پهلوی حتماً امکان داشته است .

در دوران شاهنشاهی شاپور دوم ساسانی (۳۷۹ - ۳۰۹) در حدود سه قرن و نیم پس از تولد حضرت مسیح ادر باد ماراسپند Adarbad Maraspend بزرگ وزیر و روحانی عالی‌مقام دربار با همکاری شاگردانش همه اوستا را به پهلوی برگرداند و دانش روحانیت با تکامل و توسعه خاص خودش ، در خاندانهای اصیل زرتشتی دست به دست گشت . در مبحث بررسی منابع فردوسی این پرسش اراده خواهد شد که تاریخ‌نویسان آن عصر چه کتابهایی را می‌خواندند؟ درین مرحله اگر کار را به اوستا و متون پهلوی وابسته بدان محدود سازیم به این نتیجه خواهیم رسید که اوستا یکی از نخستین منابع فردوسی در تدارک شاهنامه بوده است و هنگامی که دی به گفته « باستان » به عنوان منبع اصلی اشاره می‌کند باید اذعان کنیم که اوستا نیز در عداد این گفته‌های باستان بایستی بوده باشد ، به ویژه در تنظیم و تدوین بخشهای مربوط به پیشدادیان (پارادانا Paradhata) و کیانیان ، استفاده وی ازین کتابها حتمی است ، فردوسی بدون شک با موبدان زرتشتی

۱ - نگاه کنید به مجموعه کتابهای مقدس مشرق جلد ۳۸ و ۴۷ .

Sacred Books of the East

دمنون پهلوی مدان ج ۲ دستور دکتر داراب پنون سنجانا ج ۱۳ و ۱۲ ،

D.M.Medan . Dr. D.P. Sanjana

آمد و شد و نشست و برخاست و گفتگو داشته است و بطوری که در همین مقاله خواهیم دید وی کتاب های زند و هومن یسن Zand-i Vohuman yasn، دیشکرد و بندهنش را که حاوی تاریخ عصر پهلوانی، ادبیات مقدس و تاریخ اجتماعی اعیان نخستین ایران از عصر کیومرث Gayomard تا زمان فردوسی بوده است دیده و خوانده و از محتوای آن بهره مند شده بوده است. در چیتردت نك Chitradat Nask وقایع تاریخی ایران از تولد نخستین مرد تا عصر کیانیان درج شده و به جرأت می توان گفت که فردوسی این کتاب را در اختیار داشته است.

اگر شاعر آزاده سی و پنجسال از عمرش را صرف سرودن شاهنامه کرده بوده باشد، همه نوجوانی و جوانی وی نیز صرف بررسی متون اوستایی و پهلوی شده بوده است، انجام چنان کار بزرگی بدون این زیرسازی و پایه گذاری سترگ امکان پذیر نبوده است. فردوسی دست کم بیست سالی سرگرم این مطالعات و بررسیهای مفصلی بوده است.

فردوسی در محیطی زندگی می کرد که زرتشتیان نیز مانند متابعان دین های حقه دیگر آزادانه می زیستند. وی می توانست با ایشان سلوک و معاشرت داشته باشد، به عبادتگاه ایشان برود و از سخنان موبدان ایشان و محتوای کتابهای سنتی ایشان بهره یابی کند. علاوه برین گروه ییشمار از ایرانیان نیز بودند که از نیاکان زرتشتی خود خون پاک ایرانی را در بدن خود داشتند و در جوار آن اقلیت زرتشتی می زیستند و خدای یگانه بزرگ را ییایش می کردند، این گروه که برای حضرت علی داماد و پسر عموی پیامبر قدر و منزلتی خاص قابل بودند، از شهادت آن حضرت و شهادت شجاعانه فرزندش حضرت حسین متأثر بودند و هیچوقت زیر بار اعمال فاسقانه خلفای بنی امیه نمی رفتند و برای قابل تحمل ساختن بار این شدائد جانگساز معنوی به نجات دهنده ای که دیر یا زود ظهور خواهد کرد اعتقاد داشتند. گذشته ازین بسیاری از اصول معتقدانشان با آئین پاک نیاکانشان توافق داشت.

سیاهیوشی عباسیان و زمامداری این خاندان که با کمک مردم ایران به حکومت

رسیدند و اعتقاد به انتقال هویت مقدس خانوادگی، همانگونه که در خاندان ساسان نشأت یافته بود، همه اثرات مستقیم و غیر مستقیم آئین زردشتی و سنن و رسوم ایرانیان بود که اکنون به صورتی نوین جلوه گری می کرد.

شکوفائی نهضت‌های معنوی ایرانی از همه بیشتر مرهون عمیری حضرت حسین پسر جوادتر حضرت علی و حضرت فاطمه دختر پیامبر، با شهر بانو دختر یزدگرد شهریار بود که بتدریج از نسل وی دوازده پیشوای فنی عالم شیعه بوجود آمدند و به این ترتیب از ترکیب خون خاندان جلیل محمد رسول خدا و یزدگرد آخرین شاهنشاه ساسانی، یعنی آمیختگی تقوی و امالت ملی، در عرصه پهنادر عالم اسلام ایرانیان رسالت ملی و وطنی خویش را بازیابی و بازسازی کردند.

بدین گونه فردوسی در يك محیط اجتماعی و فکری پر تحرک نشودنما یافت و هنگامی که داشت سالهای جوانی را پشت سر می گذاشت، در دماغش تصمیم قاطع به سرودن حماسه جاودانی ایران تکوین یافته بود، نمی توان گفت که اگر فردوسی چنین نکرده بود، اکنون مقدسات ملی ما این میراث گرانقدر فرهنگما چه سرنوشتی داشت، زیرا دو بیست سال پس از عصر فردوسی، ایران چنان لگد کوب سواران خونخوار و تهاجم‌ساز آسیای مرکزی شد که با احتمال اگر فردوسی حماسه منظوم خود را ساخته بود و شاهنامه آن چنان تکثیر نشده بود، اکنون اثری از آن در دست ما نبود. ما معتقدیم که این خدای بزرگ ایران است که کشور و مقدسات متعلقه بدان را در هر حال نگهداری می کند و بگذارد آنها که به خالق بزرگ معتقد نیستند، تصور کنند که نجات ایران و افتخارات آن از انهدام قطعی مرهون سر نوشت بوده است. اکنون می‌پردازیم به این مسأله که فردوسی در خلق کار ادبی بزرگ خود گذشته‌ها از آنچه گفتند از چه منابعی بهره‌مندی داشته است، درین مورد بعد کتاب مهم پهلوی اشاره می‌کنم:

۱- یادگار زریران

۲- گارنامه اردشیر بابکان

پارسیان هند این دو کتاب را گرامی داشتند و در نگهداشت آن کوشا بودند و سرانجام موفق شدند که متن آن دو کتاب را همراه با ترجمه در بمبئی و آلمان منتشر سازند (۱).

بایک مطالعه دقیق و مقایسه به این نتیجه می‌رسیم که فردوسی موفق شده است که يك برگردان دقیق ازین متون را تهیه و آنها را بقالب شعر فارسی بریزد، بهرورد زمان نویسندگان نسخه‌های خطی در نقل و انتقال اسامی خاص و برخی مفاهیم اشتباه و سهو بسیار مرتکب شدند که از آن جمله است بتور و بیاک که بتور و ستوه و تباک شد و این سهوا، مرهون رسم الخطی است که در دوران اسلامی به ایران تحمیل گردید، رسم الخطی حاوی نقطه‌ها که موجد اشتباه و خطاست.

امیدوار هستیم که روزگاری برسد و در ایران بنیادی پایه‌گذاری شود بنام شاهنامه فردوسی که در آن نسخه‌هایی از کلیه چاپهای این کتاب و آثار مربوط بدان، از کتاب و مقاله و عآخذ دیگر گردآوری شود، محل این مؤسسه شایسته است که در مشهد باشد و آنچه را که به فردوسی مربوط می‌گردد نیز بدان نقل گردد و شعبه‌هایی در همه نقاط اروپا و آمریکا و آسیا هم داشته باشد تا با همکاری دانشمندان سراسر جهان به بررسی کتابها و آثاری که بنحوی باشاهنامه بستگی دارند پرداخته شود و نتیجه کار، دستمایه‌ای بشود برای قضاوت بر کار بزرگی که شاعر بانجام رسانده است. من دارین مختصر به چند متن پهلوی دیگر که باید بدین منظور بررسی شود اشاره می‌کنم:

۱- شطرنج‌نامه

۲- پندنامه بزرگ مهر (وزرگک میترا)

۱- مجموعه متون پهلوی The Pahlavi Texts به اهتمام دستور دکتر جاماسب جسی مینوچهر جی جاماسب آسانا حاوی متن اصلی یادگار زریران است، نسخه اصل آن در حدود ۶۵۰ سال قدمت دارد و آنرا دانشمند آلمانی کی‌گر Dr. Geiger به آلمانی دستور دکتر جیوانچی جیشیدجی مدی به انگلیسی و کجراتی ترجمه کرد. کارنامه اردشیر بابکنیرا نیز دستور پشوتن سنجانا به کجراتی و دکتر نلدکه در ۱۸۷۹ به آلمانی ترجمه کردند. متن پهلوی آن همراه با ترجمه انگلیسی و کجراتی در ۱۸۹۶ توسط دستور کیتقاد ادرآباد و در ۱۸۹۷ توسط دستور دارب پشوتن سنجانا و در ۱۹۰۱ توسط ارواد ادالچی کراساس جی آنشیا انتشار یافت.

ترجمه فارسی کارنامه اردشیر بابکن در ایران توسط احمد کسروی و نیز دکتر محمد جواد مشکور انتشار یافت، مرحوم وحید دستگردی نیز ترجمه منظومی از آن تهیه و منتشر ساخت (۲).

۳- پندنامه آذرباد مازسپندان

این بردسی نشان خواهد داد که فردوسی تاچه حد ازین منابع استفاده کرده و چگونه مطالب پهلوی را بقالب شعر فارسی در بحر تقارب ریخته است. فردوسی در شاهنامه بعنوان سرچشمه اطلاعات خویش به دهقان، گنگنه باستان و خدای نامه بسیار اشاره کرده است، آیا این دهقان یا دهقانهائی که فردوسی ازیشان یاد می کند که بوده اند؟

اگر به کتابهای فرهنگ از جمله فرهنگ فارسی انگلیسی، مردف استین کاس Steingass مراجعه کنیم برایش دو معنا یا تفسیر خواهیم یافت: رئیس ده، تاریخدان، درین باره باید قدری بیشتر صحبت کنم: مدین کوتاهی پس از تصرف ایران توسط اعراب، برای نوشتن روایات ملی ایرانی و مطالب پهلوانی از الفبای عربی بهره گرفتند، درین الفبا برخی از حرف های ایرانی (پ، چ، ژ، که) وجود نداشت و فاتحان عرب نیز اصولاً قادر به تلفظ این صداها نبودند اما بناچار آنها را پذیرفتند و بجایشان برخی از حرف های موجود در الفبای عربی را قرار دادند، باینک تحقیق وسیع و دامنदार می توان به این نکته پی برد که جقدر کلمه فارسی به زبان عربی وارد شده و پس از فرودقتن به قالب زبان فاتح، عربی شده اند.

یکی ازین کلمات ایرانی که به قالب زبان عربی ریخته شده همین کلمه دهقان است که در اصل دهیوکان Dahyukan بوده است که به معنای رئیس یک شهرستان یا ناحیه است. سالها و بلکه قرن ها پس از اسلام مردم ایران توانستند که برخی از نظامات سنتی و ملی خود را حفظ کنند و علی رغم فشار طبقه حاکم بدانگونه که قرنها زندگی کرده بودند پسر برند. هر خانه کدخدائی داشت و هر کوی را یک نفر سرپرستی و اداره می کرد هر ده یک رئیس داشت و سرپرستی هر استان یا شهرستان نیز برعهده یک دهقان یا دهیوکان بود.

در ایران باستان، دانش و فرهنگ ملی و سنتی از نسلی به نسل دیگر منتقل می گردید و این رؤسای ملی و سیاسی شهرستانها، دهیوکانها نیز از عوامل مهم این

انتقال بودند و وظیفه‌شان فقط اداره امور ناحیه یا قسمت نبود بلکه دهقانها در امور فرهنگی و آموزشی نیز يك نوع رهبری و ارشاد را برعهده داشتند؛ دهقانان زمان ساسانیان که در قرون نخستین اسلامی نیز فعالیت و کارآمی داشتند، در حکم همان شیوخ یا اعظم زمان هخامنشیان بودند که در تعیین سرنوشته کشور با رئیس مملکت همکاری می کردند و در دوران ساسانی نیز یکسند ویست نفر از ایشان که همه‌دانشمند و دانش پزوه بودند برای مشاوره و ارشاد انتخاب میشدند و در حقیقت مجلس شورای ملی که چندسال پیش در ایران تأسیس شد، نوعی احیای این رسم پسندیده قدیمی است. در اداره امور مملکت با کمک مردم، خلاصه کلام آنکه دهقان در گذشته معنای دیگری داشته و اطلاق آن به يك کشاورز، خرده‌مالک یا شوهر درست نیست.

در باره «باستان» و «گفنه باستان» که فردوسی بدان ارجاع می‌دهد نمی‌توان بسادگی اظهار نظر کرد. تصور می‌کنم فردوسی همه آن روایات ملی ایران را که بعنوان میراث گرانقدر فرهنگی در ایران وجود داشته تحت عنوان کلی باستان نامه ارائه می‌کند، این روایات را در عصری که تکلم به زبان فارسی و مطالعه متون غیر عربی جرم شناخته می‌شد برخی مترجمان ادیب‌دوست به عربی ترجمه کردند، فراموش نکنیم که مابده اصلی و جوهر همه این روایات یادآوردی گذشته پر عظمت ایران و ایرانیان پیش از تسلط اعراب بوده است و حکومت‌های اسلامی وقت کمتر بدان توجه داشته‌اند، سهل است بیشتر این حکومت‌ها از شنیدن و خواندن آن آکراد بلکه نفرت نیز داشته‌اند. نمی‌دانیم که این روایات بشکل يك مجموعه واحد مدون بوده یا اینکه، فردوسی وقتی کلمه باستان نامه را ذکر می‌کند قصدش اشاره است به همه کتابهایی که حاوی این روایات و تاریخ ملی ایران بوده است، بهر صورت شاهنامه هم از نظر ذکر جزئیات وقایع دارای اهمیت خاص است، و هم از نقطه نظر جامع بودن، زیرا این کتاب حاوی بخش بسیار بزرگی از حماسه‌ها و روایات ملی ماست.

خداینامه يك کتاب پهلوی بزرگ بوده است، شناخته شده و معسروفی که در

بندهشن به آن اشاره شده است^(۱) و عبدالله بن مقفع زرتشتی مسلمان شده آنرا به عربی ترجمه کرد. وی در سال ۷۶۵ میلادی کشته شد. همین ترجمه عربی خداینامه بود که بار دیگر به نثر فارسی برگردانده شد.

می‌دانیم که پادشاهان ایران قدیم بویژه ساسانیان، نسخ‌هایی ازین تواریخ و روایات را در مراکز اسناد و بایگانیهای سلطنتی خود در اکباتان و تخت جمشید نگهداری می‌کردند. خسرو انوشیروان فرستادگانی به سراسر جهان فرستاد تا مطالب مربوط به تاریخ قدیم ایران را گردآوری کنند و در عصر یزدگرد شهریار دهقانی دانشمند مأمور شد که از شاهان قدیم ایران فهرستی تهیه کند، این فهرست جامع، همه سلاطین ایران از کیومرث تا خسرو پرویز را در بر می‌گرفت. به فرمان یزدگرد از منابع دیگر از جمله اسنادی که در دست موبدان بود برای تکمیل و تدوین این کتاب بهره گرفتند و متأسفانه این همان مجموعه‌ی مهمی بود که پس از فتح مداین، بدست سعد و قاس اقتاد و محتوای آن توسط مترجمی به اطلاع عمر رسانده شد، این اثر بزرگ، هنگام تقسیم غنائم قسب سربازان حبشی شد و ایشان آنرا به کشور خویش بردند و به امیران خود دادند، به فرمان امیران خود کتاب ترجمه شد و پس از چندی در شهرهای بزرگ هند و حبشه مشهور گردید.

بمقوب لیث از ابو منصور عبدالرزاق بن عبدالله قرخ خواست که کتاب را همراه با وقایع عصر خسرو پرویز تا دوران سلطنت یزدگرد در شهریار از پهلوی به فارسی ترجمه کند و وی و کبیل پدر خویش مسعود بن منصور السعمری را مأمور این کار ساخت^(۲). مسعود بنا کمک چهار نفر زرتشتی بدین نامها: تاج بن خراسانی

۱- نگاه کنید به ص ۱۲۳/۲۳۷-۱ بندهشن
 ۲- اشیاء است زیرا این شاهنامه را به فرمان ابومنصور بن عبدالرزاق طوسی در اواسط قرن چهارم جمع‌آوری کردند و ازین شاهنامه مفلوک فقط در سه مأخذ، مقله قدیم شاهنامه، آثار ایلخانیة ابوریحان بیرونی و مقله بابینزی نام برده می‌شود. و هیچ ربطی هم به مفسوب لیث ندارد و عصر پادشاهی مفسوب (۲۶۵-۲۷۷) در حدود حدسال بر عصر ابومنصور تقدم داشته است. وی که در سال ۲۸۱ مسوم و مفلوک شد سیهالاز گل خراسان بود و خود رأساً به تنظیم شاهنامه فرمان داد. تاریخ تدوین این شاهنامه نیز از فراری که در مقله قدیم تصریح شده است سال ۳۴۶ هجری یعنی حدسال پس از آثار امارت مفسوب است. نگاه کنید به مقاله تلامذۀ فروبنی: مقله قدیم شاهنامه، در دست مقاله فروبنی و یادنامه فردوسی. (م)

هراتسی، یزدان شاپور سیستانی، ماهوی بن خوارسپ یشاپوری و سلیمان بن نورین طوسی در سال ۹۷۵ میلادی ترجمه‌ای فارسی از خداینامه فراهم ساخت (طبق متن مقدمه قدیم ۳۲۶ هجری) این متن فارسی مفقود شده است و این مرور در احوال خداینامه خود اهمیت کار فردوسی را هویدا می‌سازد.

یکی از هدف‌های مهم این تحقیق، بررسی متون و منابعی بوده است که فردوسی از آن بهره‌جوئی کرد و کتابش را تدوین نمود، اینکار یعنی مقایسه و مطابقت محتوای شاهنامه و متن‌های ارستائی و پهلوی از لحاظ شناخت بهتر و بیشتر شاهنامه کار اساسی مهمی است که دانشمندان ایران‌شناس باید در انجام آن کوشا باشند، بخصوص پس از ترجمه گاتا و یشت‌ها به فارسی که به‌همت استاد ابراهیم پور داود صورت گرفت در کار دانشمندان ایرانی نیز نهیلاتی فراهم شد، و اگر کسی این متن‌ها را بدقت بخواند می‌تواند نامهای پادشاهان پیشدادی و کیانی را که در آن مراجع ذکر شده، بانامهای این پادشاهان که در شاهنامه آمده است مقایسه بکند. نخستین سؤال درباره این قسمت از شاهنامه اینست که چرا از پادشاهان هخامنشی در شاهنامه ذکر نشده است و چرا درباره این اداره کنندگان جهان قدیم که مدت ۲۲۷ سال (۳۳۱-۵۵۸ پیش از میلاد) حکومت کردند، شاهنامه ساکت است. هر بیننده‌ای که در احوال پیش از اسلام از تخت جمشید می‌گذشت و آثار هخامنشیان را می‌دیدمی توانست پی بوجود این پادشاهان برود، اما ملاحظه می‌کنیم که در شاهنامه و آثار مهم دیگر از قبیل کتاب حمزه اسفغانی و تاریخ طبری به این سلسله اشاره نشده و تاریخ عصر اسکندر و اشکانیان نیز در فصلی واحد و کوتاه ارائه شده است، بی‌شک ابوریحان بیرونی درین باره چه نوشته است:

و درباره تاریخ اشکانیان متأسفانه باید گفت که احتمال بروز اشتباه فراوان است.... زیرا درین عصر دولت ایران سازمان منظمی نداشت... و مردم بطرق مختلف در حفظ تاریخ و سنن ملی خود کوتاهی می‌کردند و با آداد به تساهل می‌شدند و اینها از مغزهای تلخی بود که اسکندر و هم‌راهانش به ایران آوردند....

فراموش نکنیم که اسکندر بزرگترین بخش از آثار مندون ملی ایشان را به آتش کشید و حتی بزرگترین اثر معماری ایرانی نیز ازین آتش بدر نماند و این بنای با عظمت را که در کوههای امطر استقرار داشت آتش زد، خرابه‌های این بنا امروز بنام مسجد سلیمان پسر داود معروف است و گفته می‌شود که آثار این حریق حتی امروز هم دیده می‌شود^(۱).

این اظهار نظر بیرونی قضیه را روشن می‌کند و ما متوجه می‌شویم که چرا ایرانیان به تخت جمشید و کتیبه‌هایش بی توجه شدند، ایشان قدرت تماشای بازشناسی محل مقدسی را که این چنین مورد تجاوز و ستم قرار گرفت نداشتند، نوشته‌های پراورش آن که بر سنگ کنده شده بود، باین صورت قرنها و بلکه هزاره‌ها ناخوانده ماند، تا اینکه سرانجام دانشمندانی بزرگ چون راولینسن و کورت قند همانند دانیال نبی که در عهد حثیق به خواندن نوشته‌های نامفهوم موفق شد، کتیبه‌های میخی این سامان را خواندند و با خواندن این کتیبه‌ها و نوشته‌های دیگر در سرزمینهای آسیای غربی، مانند آشوری و بابلی و عیلامی ارتباط در پدادهای تاریخی این سامان را روشن ساختند و ایرانیان که ده‌ها سال بود ناچار بودند تاریخ عهد باستان خود را از روی متون یونانی تنظیم کنند به‌مناسبتی جدید اما مهم و پربرکت دست یافتند. نمی‌توان گفت که اشکانیان و ساسانیان متوجه این نوشته‌ها نشدند، زیرا خود این پادشاهان نیز به‌نوینان کتیبه‌ها و حفظ آنتخازات ملی خویش کوشا بودند و ما می‌دانیم که در پایسکولی لرستان مجموعه‌ای عظیم از کتیبه‌های ساسانی به خط و زبان پهلوی وجود دارد و هر نسل دانشمند ایرانی‌شناس به‌عکسبرداری و چاپ و انتشار این مجموعه توفیق

۱- نگاه کنید به ص ۱۷۲ و ۱۷۳ از کتاب تاریخ ایران باستان که اینگونه ترجمه کرده است :

... تاریخ اشکانیان پهلوی مکتوب است .

بنی از آن محل ایست : که احوال عمومی ایرانیها در آن عصر پراکنده بود و مردم بواسطه نادانی و بفرقتهای اسکندر و جانشینان او بخود پرداخته بودند و از همه چیز محال بودند. علت دیگر اینست : که اسکندر هرچه از علوم مرغوب و صنایع بدیع در ایران یافت همه را حصه آتش گردانید حتی اینکه بقدر زیادی کتب دینی را سوزاند و بناهای رفیع را از قبیل ساختمانی که در امطر (استخر) است و در عصر ما به مسجد سلمان بن داود معروف است خراب کرد و آتش زد و می‌گویند که هنوز اثر آتش سوزی در جاهایی از آن بنا باقی است .

یافته است .

در فروردین یشت نام بزرگ مردان ایرانی از کیومرث (کیومرثا) تا اسفندیار پسر ویشتاسپ (سیتادانا در اوستائی و سیندات در پهلوی) آمده است . درین متن زربر (زربری ویری در اوستائی و زربر در پهلوی) برادر ویشتاسپ بعنوان فرمانده کل قوای ایران معرفی شده است . درین احوار ارتش ایران بعنوان جهاد بانبروی ارجاسپ تورانی (خیونی) در جنگ بودیسر زربر بنام بستور (در اوستائی باستاوربی) از سرداران نامدار این نبردها شمرده می‌شد ، بعدها شاهنامه نویسان عامی بستور را ستور و ستوه نوشتند .

در متن‌های اوستائی نام آن پادشاهان که پس از ویشتاسپ کیانی و پیش از اسکندر مقدونی بر ایران سلطنت داشتند ، ذکر نشده است ، و ازین لحاظ میان اوستا و تاریخهای ایران که در دوران اسلامی ایران مدون شده‌اند ، مانند شاهنامه فردوسی ، آثار الباقیه بیرونی ، تاریخ حمزه اصفهانی و کتب مشابه دیگر ، تفاوت بسیار دیده می‌شود .

ما در اوستا نام یشتون پسر ویشتاسپ را که به کرات در متن‌های پهلوی دینکرد و بندھشن و زنده‌دھومین رسن آمده است نمی‌یابیم . در اوستا هیچ اشاره‌ای به رستم و زال و اهمیت این خاندان نشده است . اما نام رستم و اجداد رستم را در ادبیات پارسی به این ترتیب ملاحظه می‌کنیم : رستم ، زال ، سام ، ریمان کرشاسپ ، جریت ، تورک ، سداسپ ، تور ، جمشید و دیوان گهان ، این شجره نامه نشان می‌دهد که رستم قهرمان حماسه فردوسی ، دهمین نسل از نوادگان جمشید پیشدادی است و می‌دانیم که ذرشتیان روح رستم را نیز در حین ذکر و اجرای مراسم روزمره خود خواندن دیباجه آفرینگان شاد کرده و می‌کنند .

برای آن گروه از دانشجویان اوستا پهلوی که با دقت متون قدیمی را بررسی می‌کنند ، در متون اوستائی با نامهای ریمان کرشاسپ (ریمانو کرشاسپو) بسدر بزرگ رستم ، کرشاسپ (کرشاسپ) و (جریت) آشنائی کامل دارند ،

شرح پهلوانیها و سرگفت کرشاسب را در ادبیات پهلوی نیز می‌توان خواند (۱).
 باین ترتیب دستم باخون شهرباری که درد گهای خود داشت، آنچنان نسبت به ایران
 و شاهان بزرگ آن احساس بیوستگی می‌کرد و از هیچ‌گونه فداکاری در راه حفظ
 ایران برضد نوریان از دوران پادشاهی منوچهر پیشدای تا دیشتاب کیانی
 کوتاهی نکرد.

در متن پهلوی بندهشن نیز بارها نام دستم و نیاکانش، هنگام ارائه نام شاهان
 و شاهزادگان ایران آمده است، در فصل نهمه می‌تواند کیان (خاندان شجره نامه
 کیانیان) می‌نویسد:

«ازدستان درتس نهم می‌اووزاره زانته» ازدستان دستم و زواره زاده شدتد (۲).
 و در جای دیگر همین کتاب آمده است:

«کر ساسپ می‌آوردواس هر دو برات بوتهند، ایشرات سام توراک اسپین بسپ
 آئوردندسپ توز قریش» کرشاسب و اووردوس برادر بودند. ثریت پسر سام پسر توراک
 پسر اسپین یاسپ آئوردندسپ پسر توز پسر فریدون (۳).

اکنون نامهایی را که در دیباچه آفریگان آمده است با نامهایی که در
 شاهنامه آمده است مقایسه می‌کنیم. فرزندان جمشید و دختر کورنگه شاه زابل، پس از
 تسلط سناک بر کیانیان به زابل فرار کردند اسامی این خانواده بدین شرح بود:
 دستم، زال، نریمان، کرشاسب، اترات، سام، تورنگ، شیشپ، توز پسر جمشید،
 ملاحظه می‌شود که این نامها در ترتیب آنها در هر دو منبع یکسان است.

اکنون می‌پردازیم به خانواده اسفندیار و فرزندان وی، از وی، سپنتودات
 (اسفندیار) در کتاب اوستا ذکر می‌یابیم نامده است و می‌توان گفت که فردوسی
 این بخش از حماسه خود را از منابع پهلوی گرفته است، درین باره بهتر است که

۱- نگاه کنید به بنای تپه زنده‌داد یعنی: اماکنهای جنوب به کرشاسب به اهتمام ارواد
 بنین جی دایار در مجموعه روایات وابسته به داستان دینی. مجموعه کتابهای مجلس شورایمن بخش
 دو، بیوست.

۲-۳- بندهشن بند ۱۴ فصل اول من ۲۲۴ و بند ۴-۶ فصل ۱۱ من ۲۲۴.

شرح پهلوانیها و سرگذشت کرشاسپ را در ادبیات پهلوی نیز می‌توان خواند (۱).
 باین ترتیب رستم باخون شهریاری که در گهای خود داشت، آیینان نسبت به ایران
 و شاهان بزرگ آن احساس پیوستگی می‌کرد و از هیچ گونه فدکاری در راه حفظ
 ایران برضد تورانیان از دوران پادشاهی منوچهر پیشدادی تا ویشناسپ کیانی
 کوتاهی نکرد.

در متن پهلوی بندهشن نیز بارها نام رستم و ییگانش، هنگام ارائه نام شاهان
 و شاهزادگان ایران آمده است، در فصل نهمه نویتوند کیان (خاندان و شجره نامه
 کیانیان) می‌نویسد:

«ازدستان رستم هم نو اوزواره زانهند» ازدستان رستم و زواره زادمشدند (۲).
 و در جای دیگر همین کتاب آمده است:

«کرشاسپ نو آنورداس هر دو برات بوتهند، ایشرات سام توداک اسپن یسپ
 آنوردندسپ توز فریشن» کرشاسپ و اورورس برادر بودند. تربت یسر سام یسر توزک
 یسر اسپن یسپ آنوردندسپ یسر توز یسر فریدون (۳).

اکنون نامهایی را که در دیباچه آفرینگان آمده است با نامهایی که در
 شاهنامه آمده است مقایسه می‌کنیم، فرزندان جمشید و دختر کورنگ شاه زابل، یسر از
 تسلط ضحاک بر کیانیان به زابل فرار کردند اسامی این خانواده بدین شرح بود:
 رستم، زال، نریمان، گرشاسپ، افرات، سام، توزک، شیدسپ، نور یسر جمشید،
 ملاحظه می‌شود که این نامها و ترتیب آنها در هر دو منبع یکسان است.

اکنون می‌پردازیم به خانواده اسفندیار و فرزندان دی، از دی، سپنتودات
 (اسفندیار) در کتاب اوستا ذکر می‌نماید است و می‌توان گفت که فردوسی
 این بخش از حماسه خود را از منابع پهلوی گرفته است، درین باره بهتر است که

۱- نگاه کنید به بنای نیم وندیداد است: افسانه‌های سنوب به کرشاسپ به اجسام برود
 سخن جی دایار در مجموع روایات وابسته به داستان دینی. مجموعه کتابهای مجلس مشرق زمین بخش
 ۵۵، پست.

خوانندگان به کتاب حمزه اصفهانی، آثار الباقیه بیرونی و متن بندهشن مراجعه کنند.

در اوستا پایان کار کیانیان سینتودات و عسروی است. درینجا از پشوتن فرزند ویشناسپ، که مهمترین شخصیت در تاریخ آئین زرتشتی شمره می شود و فردوسی از وی بسیار نوشته است سخنی بمیان نمی آید و اطلاعات ما درباره وی، از لحاظ مشون مقدس، محدود است به آنچه که در دینکرد و بندهشن و زندرهومن سن آمده است.

اسفندیار پسر یی داشت بنام بهمن (دهومن) درین باره نیز مرجع ما عبارت خواهد بود از دینکرد، بندهشن و زندرهومن سن. درین مراجع به بهمن، اردشیر (ارتاکشیر) نیز خطاب می شده است، وی تاج و تخت خود را به دخترش همای که لقبش چهر آزاد بود واگذار کرد. در بندهشن پهلوی، کتاب حمزه اصفهانی و آثار الباقیه بیرونی نیز همانند شاهنامه، از وی بعنوان همای چهر آزاد نام برده شده است.

چهر آزاد تاج و تخت خویش را به پسرش دارای داراب داد و این دارا همان پادشاهی است که توسط اسکندر سال ۳۳۱ پیش از میلاد شکست خورد و از میان رفت.

بایررسی بیشتر تواریخ این دوره، دانستیم که دارای دارابان، پادشاهی که در همه کتابهای مشرقی بعنوان آخرین شاه کیانی ذکر شده، آخرین پادشاه زرتشتی ایران پیش از سقوط کشور بدست اسکندر بوده است.

درخاندان هخامنشی نیز سه دارا (دارابائوش) وجود داشته است:

۱- داربوش (داربائوش) پسر ویشناسپ پسر ارشام پسر اربارنا پسر جیس بی پسر هخامنش (۴۵۴ - ۵۲۲).

۲- دارای پسر ارت کشترا (اردشیر) پسر خشایار پسر داربائوش (۴۵۴ - ۴۲۴).

۳- دارا پسر ارشام پسر استانس پسر دارای پسر اردشیر

(۳۳۱ - ۳۳۵) .

درینجا ملاحظه می‌شود که درشتاسپ کیانی فرزند لهراسب با درشتاسپ هخامنشی فرزند ارشام تخلیط شده است. از سوی دیگر می‌دانیم که وهومن پسر سپنتودات (بهمن پسر اسفندیار) اردشیر هم نامیده شده است، که ازین روی با اردشیر هخامنشی فرزند خشایارشا تخلیط می‌شود، و نیز وجود دو دارا در خاندان هخامنشی و خاندان کیانی این ابهام را تشدید می‌کند، و دوره‌ای را عرضه می‌دارد که از باطنیاب ابهام و ناپیدائی تاریخی پوشیده شده است، در حالیکه هیچکس نمی‌داند و نه بخاطر می‌آورد چیزی در باره وقایع تاریخی ایران و شاهان ایرانی پس از وهومن پسر سپنتودات و پیش از دو شاهنشاه هخامنشی که هر دو دارا نامیده می‌شدند، و در طی سالهای ۴۵۲ - ۴۲۲ و ۳۳۱ - ۳۳۵ سلطنت داشتند و آخری را می‌شناسیم که سلطنت هخامنشی را به انجام رساند.

اندیشه توجه به تاریخ گذشتگان و حفظ مدارک ملی، در ذهن ایرانیان بسیار مستحکم بوده است، به همین دلیل ملاحظه می‌کنیم که ایشان تاریخ و روایات ملی خود را از قدیم‌ترین اعصار تا دوران ظهور زرتشت پیاد داشتند و معدن ساختند. دوران بعثت زرتشت مصادف بود با پادشاهی درشتاسپ، و زرتشت پیامبر درین عصر دین خود را که بر بکتایرستی یعنی نیایش اهورامزدا و بر پایه گفتار یک، کردار یک، اندیشه یک استوار بود ارائه کرد و اعلام داشت که عدالت اجتماعی و برابری افراد بشر اساس دین وی است. متأسفانه مدارک اوستائی درین جا پایان می‌پذیرد و هیچکس نمی‌داند که چگونه می‌توان این وقفه موجود میان سلسله کیانیان و هخامنشیان را پر کرد.

بسیاری از پژوهندگان علوم اجتماعی که در رشته ایرانشناسی کار کرده‌اند، کوشش داشته‌اند که نامهای شاهان و شاهزادگان کیانی و هخامنشی را باهم تطبیق کنند، از جمله نام اوستائی (کلای ای پی دهبو = کی ایوه) را با نام هخامنشی چیس پیس و (کی منوش = کی منش) نام نواده کی ایوه را با نام هخامنشی هخامنش و نام اوستائی ارشان را با نام هخامنشی یاپارسی باستان، ارشام تطبیق کرده‌اند.

اما این مطالعات همه پژوهش‌های اجتماعی بر مبنای زبانشناسی است و جای تاریخ یاکلان مارا که می‌بایستی توسط خود ایرانیان تنظیم و تدوین شده باشد نمی‌گیرد.

بسیار محتمل است که اسناد ملی تاریخ و روایات ایران قدیم، باشعله‌هایی که اسکندر در ۳۳۱ بر افروخت سوخته باشد و موبدان زرتشتی نیز نتوانسته باشند در انتقال سینه به سینه اطلاعات کامل درباره وقایع عصر کیانیان، موفق باشند. از میان متن‌های ادبی پهلوی، درجیترتات نك اطلاعات ناقصی درباره وقایع بعد از ویشناس وجود دارد، اصولاً ما نباید توقع داشته باشیم که اخبار هخامنشیان و اشکانیان را در متن اوستا یا کتابهایی که بر مبنای اوستا تحریر و تدوین شده‌اند بیابیم. در برخی از متن‌های پهلوی به معنای ارجاع می‌شود که اشاره‌هایی به وقایع آینده شده است، کتاب هفتم دینکرد، زنده‌هومن یسن و متن‌های دیگر پهلوی از آن جمله است که به اوستای اصلی بخصوص فروردین یشت پیوندهایی دارد. و حتی در سوکتر نك گاتا نیز از این لحاظ شواهدی می‌توان یافت.

زرتشت پیامبر فقط در دوران کوتاهی امکان یافت که بر دانش همه‌جانبه‌ویرد جامع احاطه یابد و این البته خواست اهورامزدا بود، که وی از وقایع جهان پس از خودش، تازهور امام منجی آگاه گردد. بر مبنای شرحی که در دست داریم او از هفت عصر تشکیل‌دهنده جهان مطلع گردید این اعصار عبارتند از: زرین، سیمین، مفرغی، مسی، روئین، سربی سرخجین، پولادی از زرین و پولادین با آهنین مخلوط. در دلی این هفت عصر، در دوران زرین، ویشناس پادشاه است و زرتشت آئین زرتشتی را ارائه می‌کند. در دوران سیمین، اردشیر کیانی که بهمن اسفندیار (هومن سپنتودات) خوانده می‌شود جهان را اداره می‌کند.

دوران اردشیر بابکان همان عصر مفرغی است و شاپور پسر اردشیر و موبد شهیر ارداباد ماریسند، سازمان‌دهنده آئین زرتشتی نیز در همین عصر زندگی می‌کنند. عصر مفرغی، دوران سلطنت اشکانیان بویژه بلاش اشکانی (Vologeses) را در بر می‌گیرد. دوران سرب، عصر پادشاهی بهرام گور است و دوران پولاد عصر پادشاهی خسرو قباد (انوشیروان عادل) است و آخرین دوران یعنی عصر آهنی مخلوط دهمین قرن پس از تهور زرتشت است و هزاره زرتشت درین عصر به پایان می‌رسد.

درین باره باید تذکر داده شود که حمزه اصفهانی که این اطلاعات را می‌دهد، منبع خود را اوستا ذکر می‌کند، اما نه اوستای اصلی مدون، بلکه ترجمه اوستا که

باملحظاتی از جمله آداب و رسوم و سنن زرتشتیان همراه است.

پس از انهدام کامل منابع تاریخی هخامنشیان که در بایگانیهای شاهنشاهی هخامنشیان در شوش و اکیانان نگهداری می شد، ایرانیان ناچار شدند که بخش های مفقود تاریخ خویش را از روی منابع دیگران از جمله کسانی که با ایشان در حال جنگ بودند تهیه کنند، ابوریحان بیرونی در کتاب معروف خودش آثارالباقیه که در ۹۳۳ میلادی نوشته است حقیقت مطلب را این چنین ارائه می کند:

« کتابهای تاریخ دسر گذشت که در دسترس من قرار داشته و به هر چه آن همت گماشته ام بیشتر از مؤلفان مغرب بوده است. ملاحظه می شود که آن مورخان آغازگر شاهنشاهی را در ایران و بابل فریدون می دانند و همه متفق القولند که آخرین پادشاه دارا بوده است. این روایات از لحاظ نام و شماره پادشاهان، مدت سلطنت، تاریخچه حیات و غیره با روایات شرقی متفاوت است و من از این اختلاف آنچه گفتم نتیجه می گیرم که آنان پادشاهان ایران را با حکمرانان ایشان در بابل تخیلیت کرده و یک نوع برابری و تساوی میان این دو گروه مختلف بوجود آورده، همرا باهم ذکر کرده اند (۱) .»

در بند هشتن، شاهنامه، کتاب حمزه اصفهانی و آثارالباقیه بیرونی، پادشاهان کیانی از ویشتاب نادارای دارا یکسان ذکر شده است، اما در جائیکه بیرونی فهرستی از شاهان ایران بر مبنای مورخان مغرب ارائه می کند، در همه این فهرستها نام شاهان از فریدون آغاز می شود اما پس از آن است که می بینیم نام شاهان با نام حکمرانان محلی ایشان در بابل تخیلیت می گردد، گفتیم که خود بیرونی نیز با این تخیلیت مقشوش و نامطلوب اشاره کرده است، « درین فهرست وی گذشته از نام شاهان پیشدادی: فریدون، سلم، زو بن توماسپ، و نام شاهان کیانی: کیقباد، کیگوس نام چند پادشاه هخامنشی نیز به ترتیب زیر آمده است: دارا العاهلی (مادی) کورش، سیروس، کلمبیز، دارای دوم، خشایارشا، اردشیر، خسرو، سغدیان، اردشیر بن دارای

۱- نگاه کنید به زاخانی ص ۴۰۰-۱۱۵:

و نیز ترجمه فارسی آن در صفحه ۱۵۳، آثارالباقیه امیردانشپرست:

(در کتابهای سیر و اخبار که از روی کتب اهل مغرب نقل شده ملوک ایران و بابل را نام برده اند و از فریدون که نوه آنان باقول نام دارد شروع کرده اند تا دارا که آخرین پادشاه ایران است ولی با آنچه ما می دانیم از جهت تعدد ملوک و نامهای ایشان و مدت پادشاهی و اخبار در دیگر اصول ایشان اختلاف دارد و آنچه بوده سبقت می جوید اینست که ملوک ایران را: شمال ایشان در بابل و در مغرب نام برده اند...)

دوم ، اردشیر سوم ، آرس و دارا که آخرین است . بنابراین ایرانیان از اسامی شاهان هخامنشی خود مطلع بودند اما از طریق کتابهای مؤلفان مغرب^(۱) .

در عصری که فردوسی به تدریس و تنظیم شاهنامه سرگرم بود، در ایران یهودیان مسیحیان و مسلمانان باهم زندگی می کردند ، درین عصر که معادن بادوران بیرونی نیز هست بدون شك کلیمیان تورات می خوانده اند و ما می دانیم که در کتاب عنبران همیا و استر مطالب جالبی درباره پادشاهان قدیم ایران می توان یافت بشرح زیر :

۱- در عصر کوروش سال ۵۳۶، یهودیان بابل که اسیر حکومت مغلوب بودند به فرمان کوروش آزادی خود را بدست آوردند و به سرزمین خود رفتند تا معبد بزرگ سلیمان را نوسازی کنند . نوسازی این معبد در سال ششم پادشاهی داریوش و پستاسب (۵۱۶) پایان یافت .

۲- پس از اجرای دومین مهاجرت یهودیان آزاد شده که در عهد اردشیر دراز دست (۳۵۷-۳۵۸) صورت پذیر شد^(۲) .

۳- در همین دوره بود که همیا شراب، ریز اردشیر در فروش مأمور شد که دیوار شهر بیت المقدس را از نو مرمت کند و بی دوازده سال از سوی اردشیر به حکمرانی بیت المقدس سرگرم بود (۳۳۳-۳۵۵)^(۳) ؟

۴- شاهنشاه هخامنشی آرماسواروس (خشایارشا ۴۶۵-۴۸۶) که قلمروش حاوی ۱۲۵ ایالت بود از هند تا حبشه ، ملکیه خود داشتنی رازها

۱- نگاه کنید به ص ۱۵۲۳ ترجمه آذربایجانیه ترجمه دانشگاه که اسامی را با این ترتیب ذکر کرده است :

فریافول که فریبون است ، سلیمانصر که سلمه باشد ، ساروم که زو بر او عاصب باشد ، کیفساد ، بنمانصر که کنکوس باشد ، دارای عاصی اول که تاروش باشد (تلختر این است که عاصی اول باشد . دانشگاه) کوروش که کسرو است ، کوروس که کوراب است ، قسوز ، دارای لانی ، اختوبوش بن دارا که خسرو اول باشد ، اردشیر بن اختوبوش که به فروش یا مغلوبی ملقب است یعنی دراز دست ، خسرو دوم ، سفدناکوس بن خسرو ، اردشیر دارای لانی ، اردشیر سوم ، آرس بن آخوس و دارا آخرین ملوک ایران .

۲- نگاه کنید به کتاب عنبران .
۳- نگاه کنید به کتاب همیا .

کرد و با دختر خوانده (۴) مردخای بنام هوس - ره (استر) که یهودی بود عروسی کرد(۱).

در کتاب عیسیاه تورات که هفت قرن پیش از مسیح نوشته شده است از کوروش هخامنشی یاد شده است به این ترتیب که می نویسد وی بیست سال پیش از متولد شدن از سوی خداوند برگزیده شده بود(۲).

در کتاب دانیال نبی که در ۵۸۰ پیش از میلاد نوشته شده اعتلای دولت مدی - پارسی و کشفش آن بابونان پیشگویی شده است.

قابل قبول نخواهد بود اگر گفته شود که فردوسی بیرونی که در سیمد و پنجاه سال پس از کشته شدن یزدگرد به تحقیق و تحریر سرگرم بوده اند از محتوای تورات درباره نام پادشاهان قدیم ایرانی کوروش، داریوش و خشایارشا بی اطلاع بوده اند. ولی چرا فردوسی در کتاب خود بکلی ازین پادشاهان نامی نبرده است؛ شاید به این علت که وی نخواسته است قولی غیر از قول موبدان زرتشتی را درباره روایات ملی و تاریخ ایران باستان نقل کند، درحالی که می دانیم این موبدان نیز پس از حریق پایتخت هخامنشی ناچار بودند که اطلاعات خود را سینه به سینه منتقل کنند زیرا سند مکتوبی از آن روایات و تاریخ برجای نمانده بود. وی از نقل قول مورخان مغربی پرهیز می کرده است.

فردوسی شاعر ملی ایران دارای يك رسالت قومی و وطنی بوده است و برای استفاده از منابع خارجی می بایستی يك مستمسك قابل قبول و مستحکم می داشت تا بر پایه آن تاریخ عصری را که خود در پایان هزاره اش می زیست مدن سازد. از سوی دیگر ملاحظه می کنیم که بیرونی هم تمام روایات خارجی مربوط بایران قدیم را که در کتابهای عصر خودش وجود داشته معطرد و محکوم کرده است.

يك علت مهم این اغتشاشهای روایتی مربوط به این اعصار نیز کوششی است که

۱- نگاه کنید به کتاب ایستر

۲- نگاه کنید به کتاب عیسیاه فصل ۴۴/۲۸ و ۴۵/۱.

نویسندگان غیر ایرانی داشته‌اند تا پادشاهان کیانی و هخامنشی را با هم مطابقت کنند مثلاً کوروش را همان کیخسرو و سیروس را لهراسب بدانند .

این نویسندگان خارجی، شاید نمی‌دانسته‌اند که پادشاهان ایران چرا و بجهت علت کلمه هخامنشی (آکمنین) را بدنبال نام خود می‌افزوده‌اند و از موجودیت جد ایشان هخامنش مطلع بوده و بطور کلی ایشان را کلدانی خطاب کرده‌اند .

من برای تأکید این نظر عباراتی از ترجمه زاخائو را که از آثار الباقیه بعمل آورده است نقل می‌کنم :

« پادشاهان کیانی که مودرخان غربی عادت دارند ایشان را کلدانی بخوانند سراسر شاهنشاهی را به‌زیر فرمان خود در آورده‌اند... کلدانیان و کیانیان نام یک سلسله واحد نیست بلکه کلدانیان امیران دست نشانده کیانیان در بابل بوده‌اند . سرزمین اصلی و مرکز حکمرانی کیانیان بلخ بوده است و هنگامیکه این شاهنشاهان به بابل آمدند ، مردم این سرزمین‌ها به عادت قدیمی خود ایشان را نیز کلدانی یا سلسله کلدانی خواندند (۱) . »

بیرونی در یک جدول اسامی پادشاهان کلدانی را از قول بطلمیوس نقل می‌کند ، حال اگر این نام‌ها را با نام شاهنشاهان ایران که توسط خود بیرونی ذکر شده و بشظر شاهم رسانده‌شد ، مطابقت کنیم خواهیم دید که با هم اختلافهای بسیار جزئی دارند . این نام‌ها بشرح زیر اند : داریوش مدی نخستین پادشاه ، سیروس که بیت المقدس را تجدید بنا کرد ، کامبیز ، داریوش ، خشایارشا ، اردشیر اول ، داریوش ، اردشیر دوم ، اخوس ، « سردن » داریوش (۲) .

برطبق روایات اوستائی و مندرجات متون پهلوی ، ایرانیان پادشاهان بزرگ عهد باستان خود را در چهار گروه رده‌بندی کرده‌اند : پیشدادیان (اوستائی : یردات) و کیانیان (اوستائی = کک و) اشکانیان و ساسانیان . خانواده هخامنشی بطور جداگانه ذکر نشده‌اند ، سه نفر از آخرین پادشاهان این سلسله : وهومن = اردشیر و داراب

۱- کتب کتب به ترجمه زاخائو : آثار الباقیه بیرونی ص ۱۰۱/۱۰۰ .

۲- کتاب کتب به ترجمه زاخائو ، آثار الباقیه بیرونی با ده‌هاست مترجمه در ص ۲۶۷ .

ودارا با عنوان کیانی به‌انتهای فهرست شاهان کیانی افزوده شده‌اند، در حقیقت عنوان کیان در ادبیات پهلوی برای همه شاهان ایران از کیقباد تا دارای داداریان بکار رفته است، بدون توجه به این نکته که هخامنشیان از این فهرست کنار گذاشته شوند و نامشان بعنوان شاهان سلسله‌ای دیگر ارائه شود.

حال می‌پردازیم به اشکانیان، دربارهٔ این شاهان در شاهنامه چه می‌خوانیم؟ فردوسی می‌گوید:

شاهزادگانی که همه نوادگان ارش (کلوی ارش فرزند کلوی کوانا) بودند
بر قسمتی از کشور تسلط یافتند و ازین رو به ایشان ملوک الطوائف خطاب شد، این وضع
دوستان سال ادامه یافت و در جهان پادشاهی وجود نداشت سپس نام نه نفر از پادشاهان
این سلسله را ذکر می‌کند: اشک از نوادگان قباد، شاپور، گسودرز، بیژن از
کیانیان، نرسی، ارغزده، اردوان و بهرام با اردوان بزرگه. دی جمعاً ۱۶ بیت دربارهٔ این
پادشاهان می‌سراید و مطلب را به این دو بیت خاتمه می‌دهد:

چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان نگوید جهان دیده تاریخشان
از ایشان جز از نام نشنیده‌ام نه درنامهٔ خروان دیده‌ام

این اجمال و اختصار بزرگترین دلیل تقوای ادبی و درست‌گویی شاعر در تهیهٔ حماسهٔ ملی ایران است، وی برهبنای مناهعی که در اختیار داشته، دربارهٔ این دوره بسیار کوتاه نویسی کرده است: اگر وی قصه‌پرداز و داستانسرای خیال‌باف می‌بود، دربارهٔ اشکانیان که فرزندان کی‌ارش بوده‌اند می‌بایستی بسیار نویسی کرده باشد و دربارهٔ این دوره و این شاهان که مورد احترام وی بوده‌اند نمی‌بایستی سرودن چند بیت شمر اکتفا کند. آنها که معتقدند فردوسی نوشته است و هر چه بگوش رسیده سروده و این کتاب عظیم را بدون مددک و سند اختراع کرده است، درین باره چه می‌گویند که وی هخامنشیان را بکلی از قلم انداخته و دربارهٔ اشکانیان یا ملوک الطوائف بسیار کم نوشته است، بیرونی در فصلی که تاریخ اشکانیان را بایک دید انتقادی بررسی می‌کند، پنج جدول بشکل زیر عرضه می‌دارد:

۱- نامهای شاهان اشکانی بر طبق روایات ملی ایران (در ترجمهٔ فارسی):

نامهای پادشاهان اشکانی)

- ۲- نامه‌های شاهان اشکانی بر طبق آنچه حمزه از ابستا گرفته است .
- ۳- نامه‌های شاهان اشکانی بر طبق آنچه حمزه ذکر کرده که از نسخه موبد گرفته است .
- ۴- نامه‌های شاهان اشکانی که ابوالفرج ابراهیم بن احمد بن خلف زنجانی در کتاب خود گفته .
- ۵- نامه‌های شاهان اشکانی بنابر کتاب شاهنامه (در ترجمه فارسی تأکید نشده است که مقصود شاهنامه ابومنصور عبدالرزاق است) (۱) .
- بنابر متن پهلوی کارنامه اردشیر بابکان : پس از مرگ اسکندر (اسکندر) رومی ایران میان ۲۴۰ کدخدا قسمت شد ، اگر واقعاً قبول کنیم که ایران درین عصر میان ۲۴۰ حکمران قسمت شده باشد ، تصور وظیفه‌سنگین موبدان را که می‌بایستی به‌ثبت وضبط وقایع تاریخ ایران اقدام کنند ، یادآوری می‌کنیم ، این ۲۴۰ بخش باهم جنگها داشته‌اند و سرحدات میان آنها دائماً در حال تغییر بوده است .
- اگر تاریخهای این دوران را بررسی کنیم خواهیم دید که حتی دو کتاب نمی‌توان یافت که در آن احوال این پادشاهان یکسان ضبط شده باشد ، در نام مدنت سلطنت و محل پادشاهی و بی‌مطالب دیگر این اختلاف دیده می‌شود . گاهی نام پدر بجای پسر ذکر شده و پسر جای پدر را گرفته است . نمی‌خواهم درباره این مورخان که باهم تاریخ این دوره را نگاشته‌اند اظهار عقیده بکنم اما فردوسی را می‌ستایم که کوتاه نویسی کرده است ، فقط به ذکر نام پادشاه از این سلسله که از نوادگان ارش (اریس) فرزند کی قباد کیانی بودماند بسنده می‌کند .
- در میان سالهای ۳۳۱ پیش از میلاد که اسکندر ایران را تصرف کرد و ۲۲۶ پس از میلاد که اردشیر ساسانی بر اردوان اشکانی پیروز شد و لقب شاهنشاه (ملکان ملکا) بخود گرفت ۵۵۷ سال است . ازین مدت چندسال اشکانیان بر ایران سلطنت داشتند ؟ پاسخ این پرسش در روایات مختلف یکسان نیست ، فردوسی مدت شاهی اشکانیان را دروست سال می‌داند ، بنابر روایات ملی که نویسندگان ایرانی ضبط کرده‌اند پیرونی نقل کرده است ۲۸۰ سال که حادی ۱۴ سال سلطنت اسکندر نیز هست (در جدول

شماره ۱ کتاب آثار الباقیه) بنا بر روایت حمزه اسفهان‌ای ۳۵۸ سال و بنا بر نقل فول حمزه از موید ۴۹۶ سال، بر طبق روایت ابوالفرج زنجانی ۵۲۶ سال و بنا بر روایت شاهنامهٔ ابومنصور عبدالرزاق ۲۶۶ سال بدون احتساب دوران سلطنت اسکندر مقدونی.

بنا بر آنچه که در کتاب شاپورکان مانی، پیامبر دروغین، وجود داشته و بیرونی نقل کرده، از عصر اسکندر تا عصر اردشیر ۵۳۷ سال بوده است^(۱). پژوهش‌های عصر حاضر صحت این روایت را تأیید می‌کند، بررسی سکه‌ها نیز که در سالهای اخیر صورت گرفت و بسیاری از نکات مبهم تاریخ اشکانیان و ساسانیان را روشن ساخت مؤید این مدعاست.

در فهرستی که فردوسی ارائه می‌کند از نام نه نفر شاه‌نشاه اشکانی با خبر می‌شویم در صورتیکه جدولهای پنجگانه بیرونی نام هجده تن از این شاهان را بدست می‌دهد.

فردوسی از فاصلهٔ زمانی میان مرگ اسکندر و آغاز پادشاهی اشک سخنی بعیان نمی‌آورد، در صورتیکه در جدول شماره ۳ بیرونی نام چهارده نفر از شاهزادگان یونانی را مشاهده می‌کنیم که پس از مرگ اسکندر به کمک وزیران ایرانی خود مدت ۶۸ سال در ایران حکومت داشتند. اما طبق جدول دیگری که بیرونی از قول ابوالفرج ارائه می‌کند مدت سلطنت این شاهزادگان ۲۴۶ سال است، ازین روست که به عقیدهٔ من باید دربارهٔ این فاصلهٔ زمانی، میان مرگ اسکندر و آغاز شاهنشاهی اردشیر بایکان که ۵۳۷ سال است پژوهش‌های دقیق‌تر به عمل آید.

در اینجا به بخشی که مطرح کرده‌ام خانمه می‌دهم تا به روش کار فردوسی در تدوین شاهنامه نیز اشاره‌ای بکنم.

در طی چندین قرن که از خلق شاهنامه می‌گذرد، بسیار کسان بر فردوسی ایرادها گرفته و از کار وی به انحاء مختلف انتقاد کرده‌اند که اهم آن بقرار زیر است:

۱- وی دربارهٔ نیاکان ایرانی خویش تعصب داشته است و آنها را برتر

می‌داسته .

۲- وی پیرو آئین شیعی بوده است و در کتابش ازین مذهب طرفداری کرده .

۳- افسانه‌ها و داستانهای بسیاری را داخل کتاب حماسی خویش ساخته است .

آنان که بخش‌های برجای مانده ادبیات اوستائی و پهلوی را مطالعه می‌کنند و از محتوای آن باخبرند خوب می‌دانند که فردوسی تا چه حد در نقل روایات ملی ایران پاك و پرهیزگار بوده است .

در آنجا که از دین زرتشتی دفاع می‌کند و می‌گوید :

یکسی هفتقه در پیش بزدان بدند نکوئی که آتش پرستان بدند
که آتش در آن گاه محراب بود پرستنده را دیده پر آب بود

با دانشمندان کارشناس در امور ادیان هم‌فکر است که مسئلهٔ یکتاپرستی ایرانیان زرتشتی را همه قبول دارند و دربارهٔ آتش نیز فقط به تقدس این عنصر اشاره می‌کنند ، زرتشتیان هرگز آتش را بدانگونه که بت‌پرستان بت می‌پرستیدند ، نیایش نمی‌کردند و برای این عنصر جنبهٔ الوهیت قابل نبوده نیستند و آن را از مخلوقات خدای یگانه می‌دانستند .

فردوسی در آن بیت که از بی ارزش شدن اصالت و بزرگی سخن می‌گوید^(۱) در حقیقت ترجمه‌ای از يك عبارت زنده‌هومن یسن^(۲) را ارائه می‌کند . درجائیکه فردوسی از پیامبر اسلام (نبی) یاد می‌کند فردوسی در لای (علی) را می‌ستاید ، آرزومند است که در جوار آن دو بزرگوار باشد و رفتن به بهشت را از خاک خراسان پادشاه بزرگی می‌داند که به انجام رسانده است ، احیای تاریخ ملی ایران در قالب خط و زبانی که برای ایرانیان قابل درک و فهم است ، اما می‌داند پیش بینی می‌کند که اثرش قرنها جاودان خواهد ماند و شهرتی عالمگیر خواهد یافت . فقط گروه

۱ - اشاره است به این بیت : شود بنده بی خنر شهریار / نژاد ویرگی نیاید بگر ، در نامه رستم فرخزاد به ارادش .

۲ - نگاه کنید به زنده‌هومن یسن ، ترجمه و تصحیح نویسنده مقاله ص ۲۷ .

معدودی از معاصران فردوسی می‌توانستند پیش‌بینی کنند که در آینده چمسر نوشت شومی درانتظار باقیمانده محدود ادبیات ایرانی خواهد بود.

او که طالعش در برج میزان بود اطمینان قطعی داشت که اثرش چگونه افتخار آمیز برجای خواهدماند و ازین روی بود که صمیمانه از شاهکار حماسی خود سخن می‌راند و از ارزش فوق‌العاده آن بجهان و جهانیان خبر می‌داد.

وی با اهدای دستاوردی چنین بار آور و پرشکوه خدمتی بزرگ به‌وطنش ایران دزد گاهش طوس عرضه داشت و این صدای وجدان پاک وی بود که چون آدای الهی از طوس برخاست و برای حفظ میراث فرهنگی ایران که آرزوی همه پاک‌منشان آن عصر بود، چنین گفت:

زمانم سر آورد گفت و شنید چو روز جوانی به بیبری رسید
چو این نامور نامه آمد به بن زمن روی کشور شود پر سخن
هر آنکس که دارد عشق در ای‌دین پس از مرگ بر من کند آفرین
نمیرم ازین پس که من زنده‌ام که نغم سخن را پراکنده‌ام

درین شعرها، وی با لحن پیامبرانه و قابل تقدیرش از آینده خبر می‌دهد و ارزش کتاب بزرگ خویش را پیشگویی می‌کند.

ما اکنون درین جای گرد آمده‌ایم، از سر زمین‌های گونه‌گون جهان. دور و نزدیک، تا از فردوسی تجلیل کنیم به سخنان دیگران گوش فرادادیم و در جشن هزارمین سال تولد وی که بفرمان شاهنشاهی بزرگ و به خواست ملت ایران برپای شده‌است شرکت کنیم، مردم ایران اکنون همه یکدل و یک زبان به بزرگداشت آن رادمرد بزرگ پرداخته‌اند، و ما که درین گوشه گرد آمده‌ایم با سیمیت و پاکدلی دست قهرمانان ملی این سرزمین را که بر هبری شاهنشاه خود برای ترقی ایران عزیز می‌کوشند می‌فشاریم، برای ایرانی که پیش می‌رود و ترقی می‌کند تا موجب رفاه و سربلندی فرزندان آینده کشور باشد و برای همه از جمله آن برادر و خواهران ایرانی نیز که در طی این هزار سال مجبور به ترک ایران عزیز شده‌اند افتخار بیافرینند.